

مجلس شورای اسلامی

شماره ثبت کتاب

۲۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: *فصل الفی الکتاب*

مؤلف: *رضا میرزا محمد علی نوری*

موضوع:

شماره اختصاصی: (از کتب اهدائی: علامه مجلسی - سرود)


جایی

۳۰۷

اهدائی

سرود

۱۰۵۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب: <i>فصل فی العلم</i> مؤلف: <i>رضا علی بن محمد...</i>	شماره ثبت کتاب ۱۸۳۸۱	
موضوع شماره اختصاصی (از کتب اهدائی: غلامحسین سرود)		

جایی	اهدائی
۱۳۰۷	سرود



۱۲۱۹۵۱



مواظبت
انجمن برای نشر
و ترویج

[illegible]

سبی و اذل و تبارگی است پسک پاس یزدان در درویشان بر شاهنشاه آزادگان و خداوند مرستادگان ایالت سبزه
خومی یزدان شناس خسته دوی و خسته زبیا گیش خسته نهاد و دستور یک مدیش آری نژاد و آفرین بر پاک و دانا و کشن که
دربار ایرانی است و در هر کسستان دانا ای دین مرد راست داد همین خیارست سر و شوی نهاد و دیر و دور در کین و نور و نژاد
بزرگ و دشمن سوز دانه و راهجای یحیانی و خواننده از نای و دوجانی و دیبای بی نهای کویاری که مکرک مکر و بر دایر
تشمیره رزمساز میوهین شوی همین دشت پیامبر سزای که دوی و بازده فرزندان تن سپهر با جان و جان خفت چهر
ان و پرونده دوده و دو کوشک انداخته آسمانند پس از تحفه نژاد مجد و لغت رسول انجید و آل و تباران کجا زانجا علی
سلام اندام ملک انجیر است با شرفا بی و درخود و لایق است که خدش طاعت یزدان است و اعلا شمس سعادت و در
اکید مسای جهانانی با نایب کاشن سعاد و سعادت با بدیاری و در دین تواند کاشن مواض و دوشی کرده و سر کاشن
حکم و ارباب و اجی کردن خنده و پختن خاق پختن است سارایا و پختن و حیات روزگار حیات عدل شال و نور و دشت
و سر سرت از خون خدا بارای و راست و چغان و امانت بار و امانت شرف و حال و حجاج بار ویت و پیش بر کاست
ترجی خدایکی که فرمادگان جهان سر بر خط وانش نهاده و از آزادگان کاروان سر خط کشش بحان داده و حسی سلطان و فرشت
که گریخت رامنجه و سبک است رابوز و جهر و خیش چنان شایسته است و بچهره کشن کین غلام ماه آسمانش چرخ و خیم و کوش
خدم و چشم شیر با حمان و افشار حمان سلطان عصر و توان و دیگر جهانان در ظل ای عدلش غرور و عالمیان و ذلال
جوامی فضلش آموده انظار گرفته بجهاد می سار غنایا و رحمت الهی شیرای خطیران و وارث ملک کین خسرو اقالیم جهان
عصره الدنیا و الدین در کین اسلام و مسلمین کف الملوک و است لاطین سلطان عادلان ذل برکت و دیرا دل است سلطان
سلطان برین سلطان و اسحاقان برین اسحاقان برین اسحاقان و ابوالمظفر ناصر الدین شاه قاجار خست اینده
فی و اوم اختلاف و افاض علی کافه السین بره و احسانه اما بعد چنین بود که در غافل از خفایت و بدایت رشت
اسخاص سبایت که چون از زور و شتابان و کاه و دستان با قضای و در لطمه اعتبار بصف است اوان سلفا اشتباه
موزون خلف و شتم و غالبی مبالغه و اوین شرافت و اوین شرف و رفاه و رفاه کا رفیع بالا گرفته و تبار غالب کتب تو مظهر
شتم و فضل کینم با حمان شد که قریب یکصد هزار تن مجتهد و زنده اشعار باقی بقصدین و مشاعرین را و در کلامی خود
با شرف العارفین و فوجی نصحاء و المقصدین و المعاصین بخط و کلام شتم و شتم بنده کین کافه عرضند شتم بدایت که بر باد
ست و نور و دین خفت ظلم و مرقوسه با دین قدر را شرف از مقصدین و مشاعرین شتابان شاید چون صبح و شمع کین کار
استحضار مضبوط لغات و نظم آن که در بدین لغات پاری و تازی منوط و مربوط بود و کجور و جوعی و شاد و لغات عرب
شتم و مضبوط بود و لغات فارسی پاک و نه نامربوط و دیده شد که کینت کجور و دود و صفت نهاد و شش سال را در حجت حق
رسول اصلی از طریق اگر گذشت و در روز و زمیاسم کینت مضبوط و دولت اسلام کرامت عزرا و روحی رتقا و اعلا کینت و لغت
پاری بود اسطه مخالف مذمت تبیان شریف منوع و مدروغ و منقوش و مطبوس کرده و از کتب باستان پارسیان سیر
باقی نمانده بشیر که در تواتر و تاریخ مضبوط است اکثر کارها و منابع آنجا حریف و غرض شده پس از بعد خلافت مامون عباس
عباس مروزی و دیگر شعرا و مجتهدان پاری ذوق اندوه و در جمیع ترتیب لغات پاری که که خلیع بود و چندی فی فی شد
و علمیه ابو حفص سید بن محمد سیدی ابو سعید طوسی و قطران تبریزی و فرخی سیستانی و امثال آنجا و کسری بر کینت
که از آنجا نیز تصاریف پس و بخار و تخار و کفار و زبیری و دهری و فرزانده علی و چهار صد سال پیش ازین که اجمال
شاه شیخ ابوالحسنی که خود که حافظ شیرازی و در ظاهر و پیش گفته است می نامم فروزه و ابوحامی خوش و رشیدی و دولت علی

[illegible]

طرف

ملفوظات

[illegible]

عارف و مستفیض
 و افاض گران
 و اولاد و صاحب
 از ملک فارغی است
 و این سخن کسی کرده
 و نه علم

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

64574

[illegible]

یعنی ہر ایک کے لئے

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

مکتبہ

[illegible]

تفصيل

[illegible]

السلامة

۷۹۳

[illegible]

24

[illegible][illegible]

150

[illegible]

251

[illegible]

خارجہ اشیاء کی خرید و فروخت

کتاب

[illegible]

آن

27

آب و هوا

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

کسی

مجلس

کسی

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

18

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

27

[illegible]

واریں آرغیہ

ازین غمناکیستی و لا بگذر بآسانی
 مشو ایمن روستا نشین این گردون کرده
 رضای کسی نمی جوید بر او کسی نمی بخش
 چون کسی بکویستان بگرداری از کوری
 بهل این نام طبعی را حدیث بچکان بشنو
 بنام سیر و عمرت فلک تا سرخی خاری
 گنجینه خدای فانی از آن جادوی جانی
 بر زمین و آسمان که بر تو نیست از این
 فراز و شبی که بی راهیست است بی غم
 بساط شست و شوی را بر تو دیدن در چشم
 زواری و آن کی اگر گشته و عیسی بریم
 گشت کجا چهل است توانست بگفت
 خردان عالم باشد که خاشاک رده و داد
 میدان خفا اندر سپهر انداخته کسیر
 باند ز ملک و ملک ایوان مداین را
 سر انجامت بنامی چه باید ترک گفتن
 جهان از افغانی بود سواره آماده
 چون مهر و کمر فرو برده است بکشتان
 چو خاگرد و کمر و زنت ضایع است بکایه
 بخوان پیش عورت که داناان درایت را
 امیر شاعران پیش و آن کی طبعش را
 مقدم بود از هر در نه نهاد و نه بزمندی
 حیاتی انکاهی بی بدی تحقیق مشتی
 بدشخص اول بود و در صدد کوشش
 زمین را زین روزی که صدمه پستیانی

ز آثار افلاکی نهان در پیکر خاکی
 بسط استوار ملک میکرو مساجی
 بدشخص غیرین نام درختی بود بار آور
 ولس اریای کو بر خیز بود و کوشی غرش
 خان جنت از کشت یکدم تافیشی است
 خواص ابر و دریا بود و دشت و طبعش را
 بکشد که غوغا بود و نوک ملک کینش
 جواهر نامی نشور و لایکسای منوش
 اگر گشتی بجای ماه مهر رای و طالع
 یکی کشای و نه کشش مگر پیش و نگش
 فلان نامش افشاید و دروهمان را
 همین تبار و دوی که بودی دریا شش
 بجای فانی فروی دشت اندر شاعری چند
 کمال تجدی بودش نیادر عالم صورت
 فصاحت دشت و عیشش لایکسای منوش
 بلاغت یافت و عیشش کمال نظم و آبادی
 شکفتی نیت که اندکستی طاق کسری
 کمال فضل و وایش پدر بود و میرش
 پنج نظم و شش کرد عالم را جوارش
 وصال قدس است بکشتی قالی را
 بیل غلخه زود کرد از پیشش ساری
 بچشم خویش را ندیشش وطن و کیشش
 پدر از خط احشاش خواوند و قلشش
 غرض چون فتنه فلک جان عالمش
 که نقش بر برون در و دشت کرد این مصرع
 که کمالش بود درایت را بساط طرب ایزد با دار زانی

که نقش بر برون در و دشت کرد این مصرع
 که کمالش بود درایت را بساط طرب ایزد با دار زانی

53
52
51
50
49
48
47
46
45
44
43
42
41
40
39
38
37
36
35
34
33
32
31
30
29
28
27
26
25
24
23
22
21
20
19

